مجله مطالعات حقوقی پانتا

شماره ۴۲،
دوره دوم،
سال هفتم،
بهار ۱۴۰۱،
صص ۱-۲۰

رویارویی دو ارزش اساسی: حفظ امنیت بین المللی و رعایت حقوق بشر در مقابله شورای امنیت با تروریسم

علیرضا محمدزاده[۱]

چکیده

هدف تحقیق حاضر، بررسی تقابل امنیت بین المللی و حقوق بشر در مقابله با تروریسم می‌باشد. یکی از مهمترین مباحثی که در حوزه حقوق بین الملل مورد بحث قرار می گیرد، بحث تقابل یا رویارویی حقوق بشر و امنیت بین المللی است. در یک سوی این رویارویی، افراد و حقوق انسانی آنها قرار داشته و انتظار دارند حداقل حقوق بشری که بنابر کرامت و شخصیت انسانی هر فردی به وی تعلق می گیرد، مورد شناسایی قرار گیرد. از سوی دیگر، نهادها و سازمان‌های مختلفی از جمله شورای امنیت که در تلاش برای مهیا ساختن حداقل امکانات برای افراد و تضمین آسایش و رفاه آنها، نیم نگاهی نیز به حفظ و بقای خود از طریق رعایت برخی مصالح (از جمله برقراری امنیت) دارد. این تقابل و رویارویی میان حقوق افراد و مصالح جامعه، در جرائم تروریستی به بیشترین حد می‌رسد و مهمترین مبنای فلسفی موضوع در جرائم تروریستی را تشکیل می‌دهد. بر همین اساس سؤال اصلی این تحقیق این است که رویارویی امنیت بین المللی و رعایت حقوق بشر در مقابله شورای امنیت با تروریسم چگونه قابل تبیین است؟ یافته‌های نشان از آن دارد که، در مقابله شورای امنیت با تروریسم حقوق بشری قابل نقض و تحدید نیستند و به عبارتی این دو ارزش مکمل یکدیگر هستند. هرچند برخی قائل به مشروعیت نقض حقوق بشر در رویارویی با حفظ امنیت بین المللی هستند بر پایه مصلحت عمومی در مصداق امنیت عمومی است که قابل دفاع می‌باشد.

کلمات کلیدی: امنیت بین المللی، حقوق بشر، تقابل، شورای امنیت، تروریسم.

۱ کارشناسی ارشد حقوق بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) A.mohammadzade@ut.ac.ir

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

مقدمه

پژوهش درباره تروریسم[1] و رویکرهای مقابله با این پدیده به ویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از اوایل این قرن تبدیل به ضرورتی مهم شده است تا ملتها بتوانند از دستاوردها و حقوق خود در زندگی و آزادی فردی محافظت نمایند.

تحول این پدیده بدین شکل متحیرکننده و نیز تحول قوانین مبارزه با این جرائم، نیازمند مطالعه و بررسی و تحلیل مصالحی است که در ابتدای کار، خلاف یکدیگر به نظر می‌رسند. از نظر برخی، مبارزه با تروریسم مستلزم محدود کردن آزادی‌ها و حقوق بشری و یا حداقل قسمتی از این آزادی‌هاست. اما حقیقت آن است که رعایت آزادی‌های فردی و احترام به حقوق بشری در مبارزه با تروریسم مکمل یکدیگر هستند و مبارزه با تروریسم مستلزم تحدید آزادی اشخاص و به تبع آن نقض حقوق شهروندی[2] مرتکبین جرائم تروریستی نیست. حتی در بلند مدت می‌توان گفت عدم رعایت حقوق شهروندی متهمین، موجب افزایش آمار تروریسم و در نتیجه افزایش ناامنی خواهد شد که وقوع برخی از حوادث تروریستی که برگرفته از حس کینه و انتقام است موید این موضوع است. بدون تردید امروزه تروریسم یکی از اشکال نقض حقوق بشر است و به این ترتیب تمامی دولتها و حتی سازمان‌های بین المللی از جمله شورای امنیت دارای مسئولیت جهانی برای مبارزه با تروریسم هستند. اما عکس العمل بیش از حد دولتهایی که خارج از چهارچوبهای پذیرفته شده حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه عمل می‌کنند، یک خطر واقعی است.

در خصوص تعریف تروریسم، براساس آنچه در فرهنگ انگلیسی آکسفورد بیان شده است این واژه برای اولین بار در سال ۱۷۹۵ برای حکومت ترس و وحشت که در فرانسه که در فاصله سالهای ۹۴-۱۷۸۹ حاکم بود به کار رفت البته واژه ترور به معنای عام آن از اواخر قرن چهاردهم به کار می‌رفته و نمایانگر حالت ترس و وحشت شدید بوده است. واژه تروریست در سال ۱۸۶۶ توسط ویلیام فیترز پاتریک[3] به معنای کسی که برای اشاعه نظریاتش از یک نظام وحشت و ارعاب استفاده می‌کند به کار رفته است. در سطح حقوقی بین المللی اصطلاح تروریست برای اولین بار در جریان سومین کنفرانس بین المللی کردن حقوق جزا در بروکسل در سال ۱۹۳۰ بکار رفت (میر محمدصادقی،۱۴۰۰: ۱۵۴).

1- terrorism
2- Citizenship rights
3- William Fitzgerald Patrick

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

همچنین در ترمینولوژی حقوق در تعریف واژه تروریسم چنین آمده است، کارهای جنایی ضد کشور به منظور ایجاد هراس در اشخاص اصناف و طبقات معین و یا همه مردم کشور را گفته‌اند (جعفری لنگرودی،۱۳۹۸: ۱۵۰).

هر جامعه‌ای در کنار کلیت خود، از انسانها و افراد متعددی تشکیل شده است. از یکسو این جامعه به عنوان یک کل، منافع و مصالحی را مدنظر داشته و سعی در حفظ و حراست از آنها دارد. از سوی دیگر، افراد یعنی تشکیل دهندگان اصلی جامعه، انتظار دارند به حداقل خواسته‌های حقوق بشری برای یک زندگی راحت و آسوده و مبتنی بر کرامت انسانی، دست یابند. همین واقعیت باعث می‌شود جامعه و نمایندگان آنها بر مصالح خود متمرکز شوند، چراکه بقای خود را در حفظ همین مصالح می‌بینند (قدیری بهرام آبادی،۱۳۹۶: ۱۴۸).

همین امر، سبب طرح مسأله پذیرفته شده و غیرقابل انکار رویارویی حقوق بشر و امنیت بین المللی می‌گردد. هر یک از این دو رویکرد مهم و اساسی، سعی در غلبه و چربش بر دیگری دارند، چراکه در غیر این صورت، هستی و کیان خود را در معرض خطر خواهند دید. این تعارض و رویارویی، در اقدامات تروریسم به بی نهایت می‌رسد. بر همین اساس، به نظر می‌رسد بارزترین و ملموس‌ترین رویارویی میان حقوق بشر و امنیت بین المللی[1] را می‌توان به وضوح در اقدامات تروریستی مشاهده نمود، واقعیتی که اذهان متفکران را به سمت داوری کشانده و در نهایت به این نتیجه رسیده‌اند که در اقدامات تروریستی، این امنیت بین‌المللی است که در کارزار با حقوق بشری، برتری یافته است.

به دنبال اقدامات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، یک پذیرش عمومی وجود دارد مبنی بر اجتناب‌ناپذیر بودن یکسری تعدیل‌های در شکل حقوق بشری است. بنابراین مسئله اصلی این تحقیق پاسخ به این سؤال است که در رویارویی دو ارزش اساسی حقوق بشر و امنیت بین‌المللی تکلیف چیست؟ آیا می‌توان قائل به همگرایی بود یا خیر. حال باید بررسی نمود آیا اساساً منافاتی با این دو ارزش وجود یا خیر و چنانچه منافاتی فیمابین آن‌ها وجود دارد آیا اصولاً می‌توان میان آنها جمع نمود؟ بنابراین، جنبه‌های مجهول و مبهم، این موارد است که بدیهی است پرسش‌های مبنایی می‌باشند که در ردیف سؤالات تحقیق نمی‌گنجند.

1- International Security

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

۱. مفاهیم

۱-۱. تروریسم

تروریسم اصطلاحاً به قتل سیاسی[1] گفته می‌شود که با سلاح صورت گیرد و به فاعل و انجام دهندهٔ این نوع قتل تروریست گویند. در لغتنامهٔ دهخدا نوشته که اصل حکومت وحشت و فشار، اصول حکومتی بود که در فرانسه از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۴، مستقر بود. و در زبان فارسی این کلمه به اصلی اطلاق می‌شود که در آن از قتل‌های سیاسی و ترور دفاع گردد (دهخدا،۱۳۸۸، ج ۱۵: ۷۵۲).

در فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد[2] به صراحت یاد آور شده که تروریسم اصطلاحی است که بر سر تعریف آن توافقی میان حکومت‌ها یا تحلیل گران دانشگاهی وجود ندارد، اما تقریباً به شیوه‌های گوناگون به تعبیری منفی به کار می‌رود تا غالباً اقدامات گروههای فرادولتی خود ساخته با انگیزهٔ سیاسی علیه جان افراد را توصیف کند. اما اگر این اقدامات به خاطر یک آرمان گسترده مقبول نظیر اقدامات ماکویز برای بی ثبات سازی حکومت ویش فرانسه صورت بگیرد، از کاربرد اصطلاح تروریسم معمولاً اجتناب شده و اصطلاح دوستانه‌تری جانشین آن می‌شود (ایان مک لین[3]، ۱۳۹۰: ۸۰۸).

تروریسم: مکتب خشونت و آدم کشی است که به اعمال جنایی اطلاق می‌شود که با هدف مقابله با نظام سیاسی کشورها و ایجاد رعب و وحشت در اشخاص یا گروههای معین و یا عامه مردم، توسط گروههای تروریستی ارتکاب یافته شود (شاملواحمدی،۱۳۹۲: ۱۳۱).

اما تروریسم به عنوان یک اصطلاح مذموم گاهی در رابطه با کردار حکومتها به کار می‌رود تا بازیگران فرو دولتی. برای نمونه اصطلاح «ترور دولتی[4]» به تکرار در مورد اقدامات گروههای رسمی، بر ضدمخالفان یا اقلیتهای قومی یا شهروندان یا هموطنان خود آنها به کار می‌رود. اصطلاح تروریسمِ مورد پشتیبانی دولت، غالباً برای توصیف عمل حکومتهای گوناگون در سازماندهی مستقیم یا کمک غیر مستقیم به مرتکبان اقدامات خشونت بار در سایر کشورهای مستقل است (ایان مک لین،۱۳۹۰: ۸۰۹).

1- Political murder
2- Oxford Culture of Political Science
3- Ian McLean
4- State assassination

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

اولین تعریف جامع بین‌المللی از اقدام تروریستی به کنوانسیون ۱۹۳۷ ژنو برمی‌گردد. این کنوانسیون اقدام تروریستی را «اقدامات کیفری علیه یک دولت با هدف ایجاد وحشت در اشخاص و گروه‌های خاص و یا در سطح جامعه» تعریف می‌کند (ماده اول، پاراگراف اول).

کنوانسیون در موارد مختلف، جزئیات بیشتری ارائه می‌کند، مثلاً در ماده ۲ پاراگراف‌های ۱ الف، ۱ ب و ۱ ج به اقداماتی که باعث مرگ یا صدمات جانی و یا سلب آزادی می‌شود اشاره می‌کند، و یا در پاراگراف ۳ ماده ۲ از اقدامات خودسرانه که باعث به خطر افتادن جان مردم می‌شود سخن می‌گوید. در پاراگراف ۲ ماده ۲ به اقدامات خودسرانه‌ای اشاره می‌کند که به تخریب اموال عمومی منجر می‌گردد. در ماده ۲ پاراگراف ۵ بحث تولید، و در اختیار گرفتن سلاح، مهمات و یا مواد انفجاری و تخریبی مطرح است. توطئه، تحریک به انجام عمل مجرمانه، تحریک مردم به انجام کاری، حتی اگر موفقیت‌آمیز نباشد، و یا مشارکت ارادی و همکاری در اقدامات مجرمانه از جمله مواردی است که در این کنوانسیون به آنها اشاره شده است. دوگارد[1] معتقد است وسعت تعریف کنوانسیون ژنو از تروریسم بین‌المللی و گستردگی حوزه‌ها عملاً باعث شد تا دولت‌های کمی این کنوانسیون را تصویب کنند (Dugard, 2005:94).

این روند از آن زمان تاکنون ادامه داشته و دولت‌ها نتوانسته‌اند به تعریف جامعی از تروریسم بین‌المللی دست پیدا کنند. در سال ۱۹۷۲ کمیته تخصصی تروریسم در سازمان ملل متحد آغاز به کار نمود، و دولت‌های عضو تلاش زیادی برای ارائه تعاریف مناسب از تروریسم بین‌المللی نمودند، اما به دلیل وجود اختلافات شدید سیاسی عملاً دستیابی به تعریف مناسب از تروریسم بین‌المللی و کنوانسیون‌های جامع در این خصوص غیرممکن شده بود. (Lockwood, 2004, 105).

۱-۲. امنیت بین المللی[2]

امنیت در لغت عبارت است از در معرض خطر نبودن یا از خطر محافظت شدن (معین، ۱۳۸۸، ج ۴: ۴۲۶).

امنیت[3] به صورت وسیع، در مفهومی به کار گرفته شده که به صلح، آزادی، اعتماد، سلامتی و دیگر شرایطی اشاره می‌کند که فرد و یا گروهی از مردم، احساس عدم وجود آزادی از نگرانی، ترس، خطر یا تهدیدات ناشی از داخل یا

1- Dugard
2- International Security
3- Security

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

خارج را داشته باشند. هرچند آن گونه که باری بوزان[1]، استدلال می‌کند، مفهوم امنیت فی‌نفسه در کاربرد عامی که در روابط بین‌الملل و دیگر رشته‌ها دارد و به نظر می‌رسد که به عنوان یک مفهوم سازمان‌یافته محوری از سوی سیاستمداران و محققان مورد پذیرش قرار گرفته باشد، با ادبیات شدیداً نامنسجمی روبروست. بوزان استدلال می‌کند که بخش وسیع و موفق مطالعات موجود در بخش تجربی به مسائل و موضوعات امنیت ملی معاصر مربوط می‌گردد. بیش‌تر این آثار از گرایش مطالعات استراتژیک استخراج شده است. به همین دلیل، امنیت بر محوریت هنجاری تمرکز یافت. فصل مشترک سیاست‌های خارجی، اقتصادی و نظامی کشورها، در حوزه‌های متغیر یا مورد منازعه و ساختار عام روابطی که آن‌ها به وجود می‌آورند، برای تحصیل امنیت ملی یا بین‌المللی، همه در اصطلاح (آرمان‌ها) تجزیه و تحلیل شده‌اند. به هر حال تا ظهور نگرانی‌های اقتصادی و محیطی در خلال دهه ۱۹۷۰، مفهوم امنیت به ندرت به غیر از پالیسی[2] (سیاست) منافع بازیگران خاصی اشاره می‌کرد و تا اواخر دهه ۱۹۸۰ در مباحث امنیت محوریت بعد نظامی هنوز مورد تأکید بود (بوزان،۱۳۸۷: ۵۰).

اما در تعریفی دیگر می‌توان گفت، منظور از امنیت بین‌الملل، مجموعه‌ای از تدابیر و اقدامات دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، همچون شورای امنیت است که برای اطمینان از بقا و امنیت متقابل صورت می‌گیرد. این اقدامات شامل اقدام نظامی و موافقت نامه‌های دیپلماتیک همانند معاهدات و قراردادها می‌باشند. امنیت ملی و بین‌المللی همواره با یکدیگر در ارتباط هستند. امنیت بین‌الملل، امنیت ملی یا امنیت دولت در عرصه جهانی محسوب می‌شود.

۲. اختیارات شورای امنیت در مقابله با تروریسم

در منشور ملل متحد[3] اختیارات متعددی برای شورای امنیت در خصوص حفظ صلح[4] و امنیت بین المللی تعریف شده است که شامل اختیارات این شورا در حل و فصل اختلافات بین المللی، اختیارات شورای امنیت پیرامون تهدید علیه صلح و یا نقض صلح و عمل تجاوزکارانه و همچنین اختیارات انحصاری این شورا و اختیارات مشترک آن با مجمع عمومی سازمان ملل متحد می‌باشد. اما در این میان موضوع تروریسم و مقابله با آن به عنوان پدیده‌ای که مطابق قطعنامه‌های متعدد شورای امنیت تهدید علیه صلح و امنیت و یا نقض آن قلمداد گردیده، همواره کانون توجه شورای امنیت بوده است.

1- Barry Buzan
2- policy
3- United Nations Chart
4- Peace

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

مقابله با تروریسم با شیوه‌های مختلفی صورت می‌گیرد و بر این اساس لازم است تا بکارگیری این شیوه‌ها در انطباق با حقوق بین الملل باشد تا از قانونیت و مشروعیت لازم برخوردار باشد. از جمله این اقدامات مبارزه نظامی با گروه‌های تروریستی می‌باشد. در بند (۴) ماده (۲) منشور ملل متحد آمده است: «کلیه اعضاء در روابط بین المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مباینت داشته باشد خودداری خواهند نمود».

بر این اساس می‌توان گفت، پیشرفت حقوق بین الملل از «قواعد توسل به زور[1]» به «قواعد منع توسل به زور[2]» موید آن است که دیگر چیزی بعنوان «حق توسل به زور» برای دولتها وجود ندارند (مدرس سبزواری، ۱۳۹۲: ۱۹).

این به معنای آن است که جنگ تجاوزکارانه جنایتی علیه صلح و امنیت بین المللی تلقی می‌شود که طبق حقوق بین الملل موجد مسئولیت بین المللی[3] است. هر دولت موظف است از تهدید و یا استفاده از زور برای تجاوز به مرزهای بین المللی دولت‌های دیگر و یا حل و فصل اختلافات ارضی و مسائل مربوط به مرزهای دولت‌ها امتناع ورزد. دولت‌ها مکلفند از اقدامات تلافی جویانه ای که مستلزم توسل به زور باشد، خودداری کنند. هر دولتی موظف است از عملیات قهرآمیزی که مردمان را از حق برابری و خودمختاری محروم می‌سازد اجتناب ورزد. (والاس، ۱۳۸۲: ۳۴۳).

قطعنامه تجاوز که توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد مورد تصویب قرار گرفت به بیان چارچوب تجاوز می‌پردازد، در این قطعنامه مطابق ماده (۱)، تجاوز عبارت است از «به کارگیری زور به صورت مسلحانه توسط یک دولت علیه حاکمیت با تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دولت دیگر یا به هر نحو دیگر که با اهداف سازمان ملل متحد ناسازگار باشد».

همچنین تجاوز ارضی در زمره جرائم داخل در صلاحیت دیوان کیفری بین المللی[4] می‌باشد، که در زمان تصویب اساسنامه رم تعریف این جرم به زمان دیگری موکول شد. بر این مبناء در اجلاس کامپالا[5] در سال ۲۰۱۰ این جرم مورد تعریف قرار گرفت. مطابق ماده (۸) مکرر اساسنامه رم جرم تجاوز ارضی عبارت است از «برنامه ریزی، تدارک، آغاز یا اجرای اقدام تجاوزکارانه توسط صاحب منصبی که به نحو موثری اقدام سیاسی یا نظامی یک دولت را کنترل یا هدایت می‌کند، که با توجه به ماهیت، شدت و گستره آن، موجب نقض آشکار منشور ملل متحد می‌شود».

1- Rules of resorting to force
2- Rules prohibiting the use of force
3- International responsibility
4- International Criminal Court
5- Kampala Summit

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

نص اسناد فوق نشانگر آن است که موضوع تجاوز ارضی در پیوند با اقدامات مسلحانه نظامی می‌باشد که پیشتر توسط منشور ملل متحد مورد ممنوعیت واقع شده است. البته ممنوعیت مندرج در بند (۴) ماده (۲) منشور تنها ناظر به اقدام مسلحانه نبوده و تهدید به توسل به زور نیز مشمول ممنوعیت مذکور می‌باشد. بنابراین سؤال اینجاست که با توجه به اینکه توسل به زور ممنوع است، چگونه می‌توان علیه گروههای تروریستی اقدام نظامی انجام داد؟ با نگاهی به متن منشور ملل متحد می‌توان دو استثناء وارد بر اصل منع توسل به زور استخراج نمود. نخستین استثناء ماده (۵۱) منشور و دومین استثنا ماده (۴۲) منشور می‌باشد. این ماده در حقیقت مجوز توسل به زور بوده و اقدام نظامی در قالب این دو ماده مغایر حقوق بین الملل نبوده و لذا برهم زننده نظم و امنیت بین المللی نمی‌باشد.

در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد تا زمانی که شورای امنیت اقدام لازم برای حفظ صلح و امنیت بین المللی را به عمل آورد هیچ یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خودخواه فردی یا دسته جمعی لطمه‌ای وارد نخواهد کرد. اعضاء باید اقداماتی را که در اعمال این حق دفاع از خود به عمل می‌آورند فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به هیچ وجه در اختیار و مسئولیتی که شورای امنیت بر طبق این منشور دارد و به موجب آن برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین المللی و در هر موقع که ضروری تشخیص دهد اقدام لازم به عمل خواهد آورد تاثیری نخواهد داشت.»

در ماده (۵۱) منشور راجع به حفظ دفاع مشروع به دو مفهوم «حق ذاتی[1]» و «حمله مسلحانه[2]» اشاره شده است. حق ذاتی موید آن است که اولاً دفاع مشروع یک حق است و دوم اینکه این حق ذاتی است. دفاع مشروع به عنوان یک حق به این معناست که چنانچه دولتی مورد حمله مسلحانه دولت دیگری واقع شود، قانونا حق بکارگیری زور علیه دولت مقابل را دارد. بر این اساس دفاع مشروع نمی‌تواند در برابر یک دفاع مشروع دیگر وجود داشته باشد (موسی زاده و کوهی، ۱۳۹۵: ۱۳۰).

البته مشروعیت این شکل از دفاع تا زمان دخالت شورای امنیت است و در حقیقت ورود شورای امنیت به وضعیت یا اختلاف جایگزین دفاع مشروع می گردد و از زمان دخالت شورای امنیت دفاع نه موضوعیت داشته و نه مشروع تلقی می گردد. البته امروزه در عملکرد دولتها موضوع دفاع مشروع پیشدستانه نیز مطرح است که خارج از بحث بوده اما لازم به ذکر است که در عملکرد دولت‌ها امروزه در حال تبدیل به یک رویه می‌باشد و قطعنامه‌های اخیر، شورای امنیت نیز اگرچه آن را تأیید و تجویز نکرده، در صدد نفی آن هم بر نیامده است.

1- Intrinsic right
2- Armed attack

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

مطابق ماده (۲) قطعنامه تجاوز «پیش دستی یک دولت در کاربرد نیروی مسلح به بهانه حمله قریب الوقوع یا به عنوان حمله پیشگیرانه مغایر با منشور سازمان ملل متحد بوده و نشانه اولیه اقدامی تجاوزکارانه محسوب می‌شود.» بدون شک مطابق حقوق بین الملل عرفی دولتها متعهد به عدم پشتیبانی و حمایت از تروریست‌ها و همچنین پناه دادن آنها هستند. بنابراین می‌توان از دولت مزبور خواست تا به تعهداتش در قبال مبارزه با تروریسم عمل نماید و یا اجازه دخالت سایر کشورها، از جمله کشور مورد تهدید را برای از بین بردن تهدیدات بدهد (Franck,2018: 442).

اما چنانچه دولتی علیرغم توان، به مبارزه با گروههای تروریستی که در خاک آن کشور حضور دارند، نپردازد و یا اعمال متخلفانه آن‌ها را تصدیق نماید و یا هر عملی انجام دهد که حاکی از آن باشد که بتوان عمل تروریست‌ها را عمل دولت دانست، در آن صورت می‌توان دفاع پیشدستانه نمود. این امر منطبق با دیدگاه دیوان بین المللی دادگستری در قضیه مشورتی دیوار حائل در فلسطین نیز می‌باشد که مقرر نموده است: «ماده ۵۱ منشور وجود حق ذاتی دفاع مشروع در موارد حمله مسلحانه توسط یک دولت علیه دولت دیگر را مورد شناسایی قرار می‌دهد...».

از آنجایی که براساس معیار ضرورت و تناسب، دفاع مشروع باید علیه منبع واقعی حمله صورت گیرد، بنابراین ضروری است میان دفاع مشروع علیه یک دولت و دفاع مشروع علیه کنشگران غیردولتی و در محدوده سرزمینی یک دولت قائل به تمایز شویم. چنانچه حمله مسلحانه کنشگران، قابل انتساب به دولت میزبان باشد، در اقدام به دفاع علیه دولت میزبان، تردید نمی‌توان کرد و اگر این حمله منتسب به دولت میزبان نباشد (صرف نظر از مسئولیت غیرمستقیم دولت یا عدم مسئولیت آن تنها می‌توان به دفاع مشروع علیه کنشگران، اما در خاک دولت میزبان قائل شد. در مورد توسل به زور نباید به صورت مستقیم علیه دولت میزبان و ساختارهای حقوقی و سیاسی آن انجام گردد و حمله باید محدود به پایگاههای کنشگران غیردولتی باشد. از سوی دیگر نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که توسل به زور علیه پایگاه‌های مستقر در سرزمین دولت میزبان، لاجرم اقدامی علیه حاکمیت و تمامیت ارضی آن محسوب می‌شود. (عزیزی و نظری، ۱۳۹۳: ۲۳۸)

در هر حال ناتوانی دولت میزبان توجیه کننده این شرایط است و البته در خصوص دولتهای فروپاشیده شرایط قدری جدی‌تر هم می‌باشد. در مورد کشورهایی که شرایط دولت فروپاشیده را دارند و دولت مرکزی قادر به کنترل بر کشور نیست، این امر استثناء محسوب می‌شود، اما در شرایط عادی به صرف اینکه کشوری پناهگاه تروریست‌ها است و یا از ناحیه یک گروه تروریستی تهدیدی وجود دارد جواز حمله و دفاع مشروع نمی‌باشد. همچنین در این موارد اثبات

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

ضرورت و اینکه حمله آخرین راه بوده دشوار است. در این حالت به نظر می‌رسد مطابق متن فعلی منشور و مقررات عرفی بین المللی دو راه وجود دارد:

نخست اینکه مداخله با رضایت صورت گیرد، این امر به معنای آن است که دولت میزبان تروریست‌ها خود مجوز مداخله سایر کشورها و یا کشوری که در خطر حمله قریب القوع می‌باشد را صادر کند.

دوم اینکه مطابق ماده (۴۲) و در مقام نظام امنیت دسته جمعی و در قالب قطعنامه شورای امنیت مجوز توسل به زور صادر شود که این امر هم مستلزم رعایت ماده (۳۹) و احراز این امر است که اقدامات صورت گرفته تهدید یا نقض صلح و امنیت و یا تجاوز ارضی می‌باشد.

با این حال و علیرغم پیچیدگی‌های قانونی در زمینه دفاع مشروع پیشدستانه علیه گروه‌های تروریستی، شاهد انجام این اقدامات از سوی دولت‌ها می‌باشیم. در حوادث اخیر می‌توان به حمله نظامی ائتلاف به رهبری آمریکا در خاک عراق و سوریه با هدف دفاع مشروع پیشدستانه علیه داعش اشاره نمود. در این خصوص شاهد صدور قطعنامه (۲۲۴۹) از سوی شورای امنیت هستیم اما دو نکته در این خصوص لازم به ذکر است:

نخست اینکه قطعنامه بعد از حملات ائتلاف به خاک عراق و سوریه صادر شد، در صورتی که قطعنامه باید پیش از حمله صادر شود و مجوز توسل به زور بدهد.

دوم اینکه قطعنامه (۲۲۴۹) اگرچه از واژه‌هایی چون «ریشه کن کردن» تروریست‌ها سخن گفته است اما به هیچ عنوان از محتوای آن نمی‌توان تجویز به توسل به زور را استنباط نمود. بر این اساس به نظر می‌رسد این قطعنامه بیشتر توجیه وضعیتی بوده است که پیشتر توسط گروه ائتلاف در حمله به عراق و سوریه ایجاد شده است (رضازاده و همکاران،۱۳۹۹: ۲۰۵-۲۰۶).

بنابراین ملاحظه می گردد که توجیه اقدام نظامی علیه گروههای تروریستی بسیار دشوار است و البته در صورت توجیه قانونی نشان داده است که نتوانسته مانع عضوگیری یا شکل گیری مجدد تروریست‌ها گردد. اما اختیارات شورای امنیت در مقابله نظامی با گروه‌های تروریستی بسیار موسع تعریف شده است. از جمله دیگر اختیارات شورای امنیت در مقابله با تروریسم مسدود کردن منابع تأمین مالی گروههای تروریستی این امر از طریق ایجاد ساز و کارهایی در قالب قطعنامه‌های متعدد و ایجاد ارکان فرعی در این خصوص صورت گرفته است.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

۳.تقابل حقوق بشری و امنیت در رویکردهای سیاسی حاکم در مقابله با تروریسم

۳-۱.لیبرالیسم[1]

جوهر لیبرالیسم، تفکیک حوزههای دولت و جامعه و تحدید قدرت دولت در مقابل حقوق فرد در جامعه است. لیبرالیسم از آغاز کوششی فکری به منظور تعیین حوزه خصوصی (فردی، خانوادگی، اقتصادی) در برابر قدرت دولتی بوده است و به عنوان ایدئولوژی سیاسی، از حوزه جامعه مدنی در برابر اقتدار دولت و بنابراین از دولت مشروطه و مقید به قانون و آزادیهای فردی و حقوق مدنی به ویژه مالکیت خصوصی، دفاع کرده است(میرمحمدصادقی و قدیری بهرام آبادی،۱۳۹۴: ۱۲).

به طور کلی لیبرالیسم در مفهوم گسترده آن، به منزله میراث عمده تمدن غرب و زمینه فکری دموکراسی، سوسیال دموکراسی و سوسیالیزم به شمار میرود. از دیدگاه لیبرالی، فرد بر جامعه و مصلحت فردی بر مصلحت اجتماعی اولویت دارد. در لیبرالیسم، فرد و غایات او، اصل و نهادهای اجتماعی ازجمله دولت، وسایل تأمین آنها میباشد.

مهمترین مفهوم نظری اندیشه لیبرالیسم، قرارداد اجتماعی است که بر طبق آن، حکومت موسسهای مصنوعی است و مردم آن را برای تأمین نظم و امنیت و تحصیل آسانتر حقوق خود ایجاد می کنند (بشریه،۱۳۹۷: ۱۵).

تمایل فزاینده دولتهای مطلقه به مخدوش کردن مرز حوزه خصوصی و عمومی و مداخلات فزاینده در عرصه فعالیتهای اقتصادی-اجتماعی، انگیزه نیرومندی برای مهار دولت به وجود آورد. در چنین شرایطی، بستر مناسبی برای بازسازی جامعه مدنی فراهم شد و تحولات فکری مساعدی شکل گرفت که با رویدادهای مهم تاریخی همراه بود. از اواخر سده هجدهم، اینگونه عوامل و شرایط دست به دست هم دادند تا الگوی جدیدی از دولت، با نام لیبرال ظهور یابد (گل محمدی،۱۳۹۵: ۱۹۳).

پایبندی به اصالت و تعرضناپذیری فرد، از ویژگیهای دولت لیبرال است. شناسایی حوزه خصوصی در جایگاه حوزهای منفک و تعرضناپذیر نسبت به حوزه عمومی، طبیعتاً بر اصالت و تعرضناپذیری فرد دلالت داشت. بنابراین، میبایست تدابیری اتخاذ میشد تا این حرمت و اصالت مخدوش نشود. تعریف حقوق بنیادین، در جهت چنین تدابیری بود. این حقوق به اساسیترین عناصر زندگی و بهزیستی معطوف بود که تخطی از آنها، به صورت مطلق نفی میشد.

1- Liberalism

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

در سلسله مراتب قوانین هم، قوانین مربوط به این حقوق، در صدر قرار داشت و حد ومرز همه قانونگذاریها به شمار می‌آمد(گل محمدی،۱۳۹۵: ۱۹۳).

لیبرال‌ها در عرصه داخلی، معتقدند حکومت باید پایبند به تساهل و تسامح در قبال دیدگاهها و نظرها و فرهنگهای متفاوت مردمش باشد و در کل، خود را به هیچ وجه وارد حوزه تصمیمات افراد در مورد بهترین راه برای هدایت زندگیشان نکند (همپتن[1]،۱۳۸۹، ۳۰۱-۳۰۲).

آن‌ها سعی دارند جوامع سیاسی را طوری طراحی کنند که در آنها، افراد از قدرت اجبار کننده دولت در امان باشند و شرایط لازم برای آزادی و برابری افراد در آنها فراهم باشد، به نحوی که هر فرد بتواند ارتباطات اجتماعیاش را به هر نحوی که خود مناسب می‌بیند، دنبال کند. سؤال جالبی که اینجا مطرح شده، اینکه اگر فرهنگ جامعه به نفع انواع خاصی از انسانها باشد و بقیه را سرکوب کند، دولت لیبرالی چقدر در تضمین شرایط آزادی و برابری موفق خواهد بود؟ از دیدگاه لیبرالی، مهم‌ترین مسئولیت دولت در برابر جامعه، پاسداری از حقوق و آزادیهای فردی است، البته در دموکراسی امروزی برگرفته از لیبرالیسم، دولت افزون بر این، وظیفه گسترش این حقوق و نیز فراهم کردن رفاه و حداکثر خوشی را برای بیشترین شمار مردم بر دوش دارد. از همین رو دخالت دولت بیشتر ضرورت می‌یابد (محمودی جانکی،۱۳۸۲: ۵۴).

در فلسفه سیاسی لیبرال، فرد به جای جامعه در مرکز امور هنجاری قرار دارد و جامعه، تنها یک وسیله اساسی است برای تحقق اهداف افراد. لیبرالیسم یک خصیصه جهانی دارد، کسانی که دارای هسته سختی از حقوق خلل ناپذیر هستند، عبارتنداز همه افراد، نه کسانی که متعلق به جامعه‌ای با یک نژاد یا یک ملیت باشند. امروزه این امر، در بسیاری از کنوانسیونهای بین المللی حقوق بشر تصریح شده و ایده حقوق جهانی، دارای شجره نامه‌ای طولانی است. همه افراد آزاد و برابر آفریده شده‌اند و حقوق لاینفک و غیرقابل انتقالی از سوی آفریدگار به آنها داده شده است. به طور خلاصه، لیبرالیسم درون خود، شامل یک بحران و تنش است میان حقوق افراد و مصالح جمعی، اما با یک فرضیه قابل ابطال به نفع حقوق افراد و یک هسته مرکزی درجایی که حقوق افراد، غلبه دارد بر مصالح جمعی. البتّه دادن امکانات به اعضاء جامعه، می‌تواند به عنوان یک رویداد لازم جهت احترام به آزادی افراد تلقی شود. از این نظر که آزادی، شامل توسعه طرح‌های زندگی است که جز از طریق همگرایی ارادی و با دوام افراد با یکدیگر، قابل اجرا نخواهد بود.

1- Hampton

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

به بیان دیگر، احترام به فردگرایی، باید شامل احترام به تنظیمات قراردادی و طرح‌های همکاری‌ای شود که افراد، آن ها را برای ورود یا برای باقی ماندن انتخاب می کنند(میرمحمد صادقی و قدیری بهرام آبادی،۱۳۹۴: ۱۳).

دموکراسی لیبرال[1]، تحول نسبتاً اخیری است که به لحاظ نظری، زمینه کافی برای مخالفت سیاسی و مشارکت در قانون فراهم می کند. ازآنجایی که از نظر اکثریت مردم، آن‌ها از مشروعیت مقرر در قانون اساسی بهره‌مندند، به همین دلیل نیز دموکراسی‌های لیبرال مدرن، ثابت کرده‌اند علیه اقدامات تروریستی که توسط جنبش‌های سیاسی افراطی صورت می گیرد، به نحو چشم گیری انعطاف پذیرند. در مقایسه با رژیم‌های استعمارگر و مستبد، دولت‌های لیبرال دموکرات غربی، به نحو قابل توجهی از جنگهای آزادی‌طلبانه و درگیری انقلابی با شدت زیاد، آزاد بوده‌اند. با این حال، آن‌ها ثابت نکرده‌اند که از حملات تروریستی، مصون هستند. برعکس، آزادی‌های ذاتی یک جامعه دموکرات، وظایف تبلیغ، جذب نیرو، سازماندهی و افزایش عملیات تروریست‌ها را یک امر نسبتاً آسان نموده است. ورود و خروج به داخل کشور آسان است و مسافرت درون آن، آزاد. حقوقی همچون آزادی بیان و رسانه آزاد، ممکن است به عنوان سپر محافظی استفاده شود برای توهین و بدگویی از رهبران و نهادهای دموکراتیک و وسیله‌ای برای تحریک تروریستها به خشونت. این را هم باید افزود که وانمود کردن اینکه تروریسم، فقط دغدغه و دل نگرانی دموکراسی لیبرال غربی ثروتمند است، کاملاً نادرست است. تروریسم حتی در دموکراسیهای نوظهور جهان دوم و سوم نیز، یک تهدید به مراتب شدیدتر نسبت به حقوق بشر و رفاه محسوب می‌شود. در واقع اگرچه حملات تروریستی درون دموکراسی‌های لیبرال غربی و علیه شهروندان آن وجود دارد، با اینحال، این دموکراسیهای جدیدتر هستند که پس از استعمارزدایی و پس از ایجاد شدن جنگ سرد، ایجادشده و تروریسم را تجربه می کنند و ممکن است متحمل شدیدترین سطوح خشونت سیاسی و عدم ثبات شوند. چنین واقعیتی به وضوح در آفریقای جنوبی، شبه قاره هند و یوگوسلاوی سابق قابل شرح است(سلطانی،۱۳۹۸: ۴۱-۴۲).

اگر کمی جلوتر بیائیم، چنین واقعیتی در کشورهایی همچون افغانستان، عراق، سوریه و اخیراً یمن نیز، به وضوح قابل مشاهده است. به طورکلی تحول روابط بین‌الملل معاصر نیز، به میزان قابل توجهی مدیون رویکرد لیبرال است. برای نمونه ایجاد نهادهایی نظیر جامعه ملل و سازمان ملل متحد، مستقیماً مربوط به تفکرات لیبرال و دایر بر از میان بردن آشوبزدگی بین‌المللی و حاکم کردن حکومت قانون بوده است. تأسیس چنین نهادهای بین‌المللی را، از جهتی می توان مبتنی بر دیدگاه فردگرایانه و فردمحور لیبرال‌ها دانست. تحت این شرایط، امپریالیسم[2] یک پدیده غیراخلاقی تلقی

1- Liberal democracy
2- Imperialism

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

شده و رضایت، تنها عامل مشروعیت حکومتها به شمار می‌رود. حق تعیین سرنوشت، پیش نیاز دموکراسی تلقی می شود و قضاوت افکار عمومی جهانی، عامل عمده حفظ صلح است (قوام،۱۳۹۴: ۳۳-۳۴).

البته دیدگاههای لیبرال، از نقد و تعرض هم مصون نمانده‌اند. باهمادگرایان یا همان جماعت‌گرایان، در مقام نقد لیبرالها، معتقدند نظریه‌های لیبرالی بیش از حد فرد را در کانون توجه قرار داده‌اند و بیش از حد، بر اهمیت آزادی فردی تأکید کرده‌اند. آن‌ها به قدر کافی به این مسئله اهمیت نداده‌اند که انسانها، برای آنکه بتوانند استعدادهایشان را شکوفا کنند، نیازمندجایگاهی در باهمادی هستند (همپتن،۱۳۸۹: ۳۱۶).

به نظر می‌رسد شاید بتوان تروریسم را هم نهایت این خشونتها دانست. آن‌ها همچنین خاطرنشان می‌کنند که حتی اشخاص بسیار پخته و باهوش، کراراً از آزادیشان در جهت دست زدن به انتخابهای بد و بعضاً بسیار بد استفاده می کنند(همپتن،۱۳۸۹: ۳۱۶).

به طور کلی، باید گفت دولتهای لیبرال با اعطاء بیش ازحد آزادی به افراد، به نوعی زمینه شورش و اعتراض را فراهم نموده به نحوی که افراد با توسل به حقوق و آزادیها، خود را مجاز به آشوب و هرج ومرج می‌دانند. اوج این آشوبها، ممکن است تروریسم باشد. پس باید به یک ارتباط معنادار بین لیبرالیسم و تروریسم اذعان داشت. کیفرگذاری نیز در نظریه لیبرال، به دلیل ابتناء بر ارزشهای فردگرایی، آزادی و مدارا، قلمرو محدودی دارد. همچنین مشروعیت کیفر در نظریه لیبرالیسم، درگرو پایبندی به قانون، کرامت انسانی و مقبولیت اجتماعی کیفر است (رستمی،۱۳۹۵: ۱۸).

لیبرال‌ها بر اجتماعی بودن سرشت انسان اذعان داشته و خواهان دولتی کمینه با کمترین قدرت کیفرده هستند. آن‌ها ایمان دارند که افراد بدون مددگرفتن از دولت، می‌توانند مشکلات اجتماعی خود را رفع نمایند و از همین رو، بر کاهش قدرت و فرمانروایی دولت اصرار می‌ورزند. کیفرگذاری، آخرین راه چاره برای مبارزه با کسانی است که شیوههای دیگر کنترل مانند راهحل‌های مدنی و اداری، نسبت به آنها به شکست انجامیده باشد.

البته این دیدگاه، دریکی دو دهه اخیر، دچار دگرگونی‌ها و تحولات فراوانی شده است. باید اعتراف کرد که قویترین و منسجم‌ترین توجیهات مدرن سزاگرایی به ویژه در سالیان اخیر، در محدودهای از ارزشهای لیبرالی ترسیم شده‌اند (میرمحمد صادقی و قدیری بهرام آبادی،۱۳۹۴: ۴۶).

این را هم نباید فراموش کرد که لیبرالیسم، در طول تاریخ با تحولات بسیاری روبه رو بوده است، به گونه‌ای که در عمل، با آنچه در نظریه‌های نخستین از آن دفاع شده بود، تفاوت بسیاری پیدا کرده است. اگر بخواهیم این تحول را

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

خلاصه بکنیم، می‌توان گفت که لیبرالیسم از آزادی منفی، به آزادی مثبت رسید که پیامد آن، افزایش صلاحیت و اختیارات دخالت دولت در آزادیهای فردی بود. از لیبرالیسم نخستین و کلاسیک، به سوی لیبرالیسم نو یا همان نئولیبرالیسم (محمودی جانکی،۱۳۸۲: ۵۴).

در دیدگاه نئولیبرالی، حرف آخر را در تعیین یا تحدید حقوق افراد، دولت‌ها می‌زنند. مردم و عوام، اختیار چندانی در این رابطه ندارند و نهایتاً، شاید در مقام احقاق حقوق خود، دست به اعتراضات و راهپیمایی‌هایی بزنند که آن نیز راه به جایی نمی‌برد. در این رویکرد، دولت‌ها پدرسالارانه تمامی حقوق افراد و مصالح جامعه را تمشیت می‌کنند.

۳-۲.نئولیبرالیسم[1]

در محیط سیاسی نئولیبرال پیچیده و متعارض حاکم بر آن زمان، بازخوانی پاسخ‌های غرب به حملات ۱۱ سپتامبر مطرح شد. در کشورهایی چون آمریکا و انگلیس، تهدید ابر تروریسم، به طرز ناخوشایندی محدودیتهای مربوط به توان دولت را متوجه تأمین امنیت برای شهروندان نمود. بر همین اساس، این تهدید یک فرصت جدید برای دولتها ایجاد کرد برای مباحث جدید و کاملاً زبان‌بازانه، به ویژه ادعای اضطرارگرایی در جهت قدرت افزایش یافته دولت. اگر دولتها ترغیب شوند جهت فراهم نمودن اختیارات اضطراری، دموکراسی را به منظور حمایت از آن معلّق کنند، همیشه این ریسک وجود دارد که با استفاده از سرکوب شدید جهت از بین بردن اقدامات تروریستی، مقامات ممکن است اکثریت شهروندان بیگناه را از خود بیزار کنند و بخواهند با شیوههای تفتیش و جستجوی خانه به خانه، عقب ماندگی خود را جبران کنند. نتیجه، دخالت دولت و مقامات اجرایی در حوزه خصوصی افراد بوده و تنها بهانه برای آن، اضطرار ناشی از بر هم خوردن امنیت جامعه خواهد بود. تنفّر و بیزاری حاصله نیز، خود می‌تواند موجد آسیب و انتقام به شکل خشونت و ترور شود. به نظر واکانت[2] جامعه‌شناس فرانسوی، لیبرالیسم واقعی یا لیبرالیسم نوین در دو سوی آتلانتیک، با پیروزی آقای ریگان[3] در آمریکا و خانم تاچر[4] در انگلستان، در دهه ۱۹۸۰ میلادی مصادف شد. این واقعه، سرآغاز اضمحلال رهیافتها و سیاستهای «کنزی[5]»، مبتنی بر توسعه رفاه اقتصادی و اجتماعی از طریق مداخله دولت است. بدین ترتیب، ارکان بنیادین نظریه دولت اجتماعی به طور جدی زیر سؤال می‌رود، زیرا مداخله دولت در امور اجتماعی، اقتصادی و اداره سرمایه، به حداقل می‌رسد در حالی که مداخله دولت، به منظور سرپوش گذاشتن بر

1- Neoliberalism
2-Vakunt
3- Reagan
4- Thatcher
5- Kenzi

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

روی بی عدالتی‌های اجتماعی و اقتصادی و از بین رفتن نظام بیمه‌های اجتماعی و اقتصادی در قلمرو امور کیفری، به حداکثر خود می‌رسد (کاشفی اسماعیل زاده، ۱۳۹۴: ۲۸۱).

در واقع، به دنبال شکست دولت رفاه و وقوع بحرانهای اقتصادی، سیاست‌های عدالت کیفری و مبانی و اهداف آن نیز، دچار تحول شد. نوع نگرش نسبت به مجرم و واکنش مناسب به آن تغییر کرد. درنهایت، همگام با تسلّط دیدگاههای نئولیبرال در عرصه سیاستگذاری اقتصادی، کیفر نیز از اهداف اصلاحی خود دور شد و به عنوان ابزاری کنترل کننده و سرکوبگر به کار گرفته شد (طاهری،۱۳۹۷: ۶۵).

در دهه، ۱۹۷۰ ویلی برانت[1] سیاستمدار آلمانی، بارها توجه ما را به این نکته جلب کرد که نابرابری وحشتناک و فاصله عمیقی که میان دارا و ندارها وجود دارد، به شدت دنیا را تهدید می‌کند. او پیش‌بینی می‌کرد که اگر ما نتوانیم یک نظام نوین اقتصادی عادلانه در دنیا برقرار کنیم، آتش خشونت شعله‌ور خواهد شد. همان خشونت، اکنون در قالب تروریسم رشد و نمو یافته است (قادری کنگاوری:۱۳۹۰، ۱۶۳).

٤.همگرایی امنیت بین المللی و حقوق بشر در اقدامات مقابله ای شورای امنیت

تا قبل از ۱۱ سپتامبر، به لطف و مدد اسناد و نهادهای بین المللی، از جمله میثاقین و تلاش‌های سازمان ملل و شورای امنیت، تعادل قابل قبولی میان حقوق بشر و امنیت بین المللی برقرار و در حال اجرا بود. اما بعد از واقعه فوق، رفته رفته یک عدم تعادل میان حقوق بشر و امنیت بین المللی مطرح شد و به سمت و سویی حرکت نمود که غلبه و چربش، بیشتر به نفع امنیت بود تا حقوق. بسیاری از متفکران، با این نظر موافق و همراهند که دستیابی به امنیت از یکسو و حمایت از حقوق بشری از سویی دیگر، خواه به عنوان امری موضوعی یا امری حکمی، لزوماً با هم متعارض نیستند. با این حال، از ۱۱ سپتامبر دو لغت امنیت و حقوق بشر، حاکی از یک اختلاف تقریباً حل ناشدنی هستند. هر کس که به بحث در خصوص امنیت بین المللی و حقوق بشری می‌پردازد، با این دوگانگی مواجه می‌شود: تقاضای سیاسی برای ایجاد یک تعادل جدید میان آنها و تقاضای روزنامه‌ها در سرتیتر خود برای عقب نشینی از حقوق بشر(Lazarus,2017: 1).

باید به حمله ۱۱ سپتامبر، نگاهی تشخیصی و شناختی داشته باشیم؛ اینکه چه چیزی می‌توانیم یاد بگیریم که به ما اجازه دهد تا هوشمندانه‌تر پاسخ دهیم. تفکر راجع به رابطه بین امنیت بین المللی و حقوق بشری، بدون مدنظر قرار

1- Willy Brandt

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

دادن مبارزه علیه تروریسم، به عنوان نمود اولیه تلاش‌های ما برای برخورد با ناامنی، غیرممکن است(قدیری بهرام آبادی، ۱۳۹۶: ۱۰۵).

هم در نظر دولت و هم در نظر مردم در جوامع لیبرال دموکرات رفاه گرا، بزرگ‌ترین تهدید نسبت به امنیت، تروریسم جهانی است. در ترس اولیه متعاقب ۱۱ سپتامبر، به نظر می‌رسید که بحث در مورد امنیت و حقوق، تقسیم شده بود بین نومحافظه کاران که استدلال می‌کردند که تعادل میان امنیت بین المللی و حقوق بشری باید به گونه‌ای باشد که اهمیت بیشتر به امنیت داده شود. لیبرال‌های طرفدار آزادی‌های مدنی نیز، استدلال می‌کردند که حقوق افراد باید به طور کلی مورد حمایت قرار گیرند(Dyzenhaus,2018: 4).

اما شواهد، حکایت از غلبه و برتری طرفداران امنیت داشت. این دو دستگی و تضاد میان دو حزب فوق حاوی یک پیام است و آن اینکه حل و فصل یک موضوع با چنین اهمیتی، دستخوش گرایش‌های سیاسی شده و بنابر ارزیابی منافع حزبی و گروهی مشخص می‌شود. گویی نمایندگان مردم، به جای یافتن راه‌حلی برای برون رفت از این وضعیت، بیشتر به دنبال منافع و جایگاه حزب خود بوده‌اند. یکی از راههای همگرایی میان دو مقوله فوق، به جای طرح و نیل به انگیزه‌های سیاسی، بررسی علمی موضوع است. استفاده از آرا و نظرات اندیشمندان و متخصصین امر جهت ایجاد تعادل، باید جایگزین رقابت‌ها و لجبازی‌های سیاسی شود. این امکان که کاهش تضمین‌های مربوط به مقابله با تروریسم، ممکن است احتمال محکومیت مظنونان تروریستی را بیشتر کند و در نتیجه امنیت جامعه انسانی افزایش می‌یابد، به هیچ وجه پذیرفتنی نیست(White,2016: 293).

به بیان بهتر، تعادل و همگرایی باید بین حقوق افراد و امنیت جامعه برقرار شود؛ نه بین کاهش حقوق افراد و افزایش احتمال محکومیت و در نتیجه، افزایش امنیت. افزایش احتمال محکومیت افراد، به هیچ وجه تضمین کننده یا مترادف با افزایش امنیت نیست. نمی‌توان در اقدامات تروریستی، کاهش حقوق افراد بشری را دلیل بر افزایش امنیت بین المللی دانست. به نظر برخی، یک حرکت مقدماتی برای حل این چالش، به کار بستن یک تعریف گسترده‌تر از آزادی خواهد بود که درصدد حمایت از آزادی افراد به عنوان یک امر اساسی باشد، نه اینکه درصدد ایجاد تنش میان آن دو باشد. به همین ترتیب، امنیتی که به نحو وسیعی تعریف شود، نه تنها حمایت عمومی را در بر می‌گیرد، بلکه امنیت افراد از مداخله بدون تضمین دولت را نیز در بر می‌گیرد. در نوشتگان آمریکایی، مردم سالاری موج می‌زند و از نظر برخی نویسندگان آنها، زمانی که از امنیت بحث می‌شود، معمولاً موضوع حقوق بشری، بخشی از بحث می‌شود. برای ورود به مقابله علیه تروریسم، خود مردم آمریکا باید بررسی کنند و یکسری اقدام را که می

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

پسندند، صادقانه برگزینند. این اقدامات نمی‌توانند توسط نهادهای بین المللی تحمیل شوند(قدیری بهرام آبادی،۱۳۹۶: ۱۰۶).

اما به نظر می‌رسد آنچه در عمل شاهد آن هستیم، کاملاً برعکس بوده و نقش کمی را بتوان در گزینش کیفیت و ماهیت اقدام علیه تروریسم، برای مردم قائل شد. گویی بیشترین اختیار موجود برای مردم در این زمینه، تنها به همراهی و توافق اولیه آنها برای مبارزه با تروریسم باز می‌گردد، تا اختیار تصمیم گیری در کیفیت و ماهیت اقدامات لازم.

نتیجه گیری

بسیار دشوار است در موضوعی که سه گوشه آن را پویاترین و برجسته ترین واژگان دانش‌های سیاست و اجتماعی در برگرفته، گام نخست را برای کنکاش و جستجو برداشت. این سه واژه حقوق بشری، امنیت بین المللی و تروریسم‌اند. دشواری برقراری پیوند میان این سه به دلیل پیچیدگی‌ای است که در حوزه معناکاوی آنهاست، چه گزینش هر یک از این واژه، راهی جداگانه در پیشروی ما می‌نهد و ره‌آورد دیگری به بار می‌آورد. اگر از دریچه امنیت بین المللی به موضوع بنگریم، راهی مگر سیاست‌ها و انگیزش‌های شورای امنیت به ویژه از رهگذر فرایند تاریخی برخورد آنان با چالش‌های امنیتی که برجسته‌ترین آنها چالش تروریسم است، نخواهد بود. در این نگاه، رنگ سیاست و پیوندهای میان سازمانها برجسته بوده و در نتیجه، امنیت بین المللی، هدفی بنیادین و موضعی با ارزش به شمار می‌رود که سازمانهای بین المللی از جمله شورای امنیت در تلاش‌اند تا به هر قیمت در پاسداری‌اش گام بردارند، زیرا امنیت جهانی، خواسته نخستین نظام بین المللی است.

اما مشکل زمانی بروز می‌کند که متصدی انجام تغییر جهت ایجاد تعادل، یعنی سازمانها به عنوان نمایندگان نظام بین المللی، رعایت امانت نمی کنند. هر چند طرح مسأله تعادل، کاملا ضروری و لازم بوده و نفس آن به هیچ وجه قابل انکار نیست، اما بنا به دلایلی از جمله سیاسی کردن آن، مورد سوءاستفاده و تفسیر به رأی قرار گرفته است. سرکوب افراد و نادیده گرفتن حقوق آنها به نام امنیت بین المللی، خواه به بهانه تأمین مقاصد مقامات حکومتی باشد و خواه بنا به بهانه تأمین سعادت اکثریت افراد، امری مذموم، نکوهیده و غیراخلاقی است. متعلق امر تعادل، باید همه افراد جامعه باشند، نه عده ای محدود با ظاهر یا گونه ای تکلم خاص نباید میان افراد جامعه قائل به تبعیض شد و با برهم زدن تعادل میان طیف یا گروه خاصی از اقشار جامعه، اوضاع را متشنج نمود و به بر هم خوردن تعادل دامن زد. نباید انگیزه های

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

سیاسی را وارد بحث تعادل نمود. نهایت اینکه تنها باید مصالح نظام بین المللی را به عنوان یک کل، در نظر گرفته و بنا به آن مصالح، حقوق همه افراد را محدود یا تعلیق نمود.

منابع

- ایان مک لین(۱۳۹۰). فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، ترجمه: حمید احمدی، تهران، نشر میزان.
- بشیریه، حسین(۱۳۹۷)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، لیبرالیسم و محافظه کاری، تهران: نشر نی.
- بوزان، باری(۱۳۸۷)، مردوم و دولت ها و هراس، تهران: ترجمه و نشر مطالعات راهبردی.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر(۱۳۹۸)، ترمینولوژی حقوق، تهران:نشر گنج دانش.
- دهخدا، علی اکبر(۱۳۸۸)، لغت نامه دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رضازاده، محمد؛ شامبیاتی، هوشنگ و مهدوی ثابت، محمدعلی(۱۳۹۹). نقش شورای امنیت در مقابله با تامین مالی تروریسم، مجله تخصصی علوم سیاسی، شماره ۵۱.
- سلطانی، جواد(۱۳۹۸). تقابل حق و مصلحت در مقابله با جرائم تروریستی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد.
- شاملواحمدی، محمدحسین(۱۳۹۲). فرهنگ اصطلاحات و عناوین جزایی، اصفهان، نشر دادیار.
- طاهری، سمانه(۱۳۹۷)، سیاست کیفری سخت گیرانه، تهران: نشر میزان.
- عزیزی، ستار، نظری، خاطره(۱۳۹۳). حدود دفاع مشروع دولت قربانی علیه کنشگران غیردولتی، فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم و چهارم، شماره ۱.
- قادری کنگاوری، روح الله(۱۳۹۰)، مبانی و چارچوبهای نظری در جهان معاصر، در تروریسم و مقابله با آن، تهران: نشر مجمع جهانی صلح اسلامی.
- قدیری بهرام‌آبادی، رشید(۱۳۹۶). تقابل حق و مصلحت (با تأکید بر جرایم تروریستی)، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۸۱.
- قوام، عبدالعلی(۱۳۹۴)، روابط بین‌الملل، نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت،.
- کاشفی اسماعیل زاده، حسن(۱۳۹۴)، جنبش‌های بازگشت به کیفر در سیاست جنایی کشورهای غربی، علل و جلوهها، مجله الهیات و حقوق، ش۱۵.
- گل محمدی، احمد(۱۳۹۵)، جهانی شدن، فرهنگ:هویت، تهران: نشر نی.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

- محمودی جانکی، فیروز(۱۳۸۲)، مبانی، اصول و شیوه‌های جرم انگاری، رساله دکتری حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه تهران.
- مدرس سبزواری، ساسان(۱۳۹۲). جنگ تجاوزکارانه و انسانی شدن حقوق بین الملل، تهران: میزان.
- معین، محمد(۱۳۸۸)، فرهنگ فارسی معین، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- موسی زاده، رضا و کوهی، ابراهیم(۱۳۹۵). حقوق سازمانهای بین المللی: شورای امنیت، تهران: میزان.
- میرمحمد صادقی، حسین(۱۴۰۰)، جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، تهران: میزان.
- میرمحمدصادقی، حسین و قدیری بهرام آبادی، رشید(۱۳۹۴)، نقش و جایگاه سیاست در عدالت کیفری حاکم بر جرایم تروریستی، فصلنامه حقوق کیفری، ش۱۳.
- والاس، ربکا(۱۳۸۲). حقوق بین‌الملل، ترجمه: سید قاسم زمانی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهر دانش.
- همپتن، جین(۱۳۸۹)، فلسفه سیاسی، برگردان دیهیمی، خشایار، تهران: طرح نو.
- Dugard, J. (2005). Toward the definition of international terrorism. Proceedings of the American Society of International Law, American Journal of International Law,67.
- Dyzenhaus, David,(2018). Civil Rights and Security, First Edition, Ashgate Press.
- Franck, T. M.,&Lockwood, B. B. (2004). Preliminary thoughts towards an international convention on terrorism. American Journal of International Law, 68.
- Franck, Thomas M., (2018). Recourse to Force: State Action against Threats and Armed Attack, Cambridge, Cambridge University Press.
- Lazarus, Liora; and Benjamin Gool,(2017).Security and Human Rights: The Search for a Language of Reconciliation", in:Lazarus, Liora; and Benjamin Goold (eds), Security and Human Rights, Oxford, Hart Publishing.
- White, Jonathan,(2016), Terrorism and Homeland Security, Fifth Edition, Thomson Press.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

Confronting two core values: maintaining international security and respecting human rights in the Security Council's fight against terrorism

Abstract

The purpose of this study is to examine the conflict between international security and human rights in the fight against terrorism. One of the most important issues in the field of international law is the confrontation between human rights and international security. On one side of this confrontation are individuals and their human rights, and they expect the minimum human rights that are accorded to each individual according to his or her dignity and human personality to be recognized. On the other hand, various institutions and organizations, including the Security Council, in an effort to provide the minimum facilities for individuals and ensure their comfort and well-being, also have a glimpse of their survival through the observance of certain interests (including security). This confrontation between the rights of individuals and the interests of society is most evident in terrorist crimes and forms the most important philosophical basis of the issue in terrorist crimes. Accordingly, the main question of this research is how to explain the confrontation of international security and respect for human rights in the Security Council against terrorism? The findings show that, in the face of the Security Council, terrorism, human rights cannot be violated or restricted, in other words, these two values are complementary. Although some believe in the legitimacy of human rights violations in the face of international security, it is in the public interest that public security can be defended.

Keywords: International Security, Human Rights, Conflict, Security Council, Terrorism.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]